

اولویت اول کدام است؟

حزب، اتحادیه یا شورا؟

نوشته دکتر انور خامه‌ای



داشت ولی بر اثر اختلافات داخلی تضعیف شد، گروه‌هایی از آن جدا شدند و سرانجام با توصیه امام خمینی (ره) منحل گردید. ناگفته نگذاریم که در سالهای اول پس از انقلاب غیر از حزب جمهوری اسلامی، حزبا و سازمانهای دیگری با باشگاهها و روزنامه‌های ارگان و مرامنامه و اساسنامه مدونی وجود داشتند، ولی هیچکدام از آنها صورت قانونی و رسمی نداشتند یعنی دولت آنها را به رسمیت نشناخته بود. از این رو به زودی منحل شدند.

بازگشت به اصول فراموش شده

اکنون پس از نوزده سال شرایطی فراهم آمده است که دولت جمهوری اسلامی نیاز به مشارکت عمومی مردم را در اداره کارهای کشور جداً احساس می‌کند و زمامداران انور متوجه شده‌اند که بدون وجود احزاب، جمعیتها و شوراهای اتحادیه‌های صنفی چنین مشارکتی امکان‌ناپذیر است. آقای خاتمی رئیس جمهور در مصاحبه‌ای با روزنامه جمهوری اسلامی گفته است: «کار اساسی این است که ما مجاری انتقال مطالب از مردم به دولت و حکومت و برعکس را تنظیم کنیم و آن را درست جا بیاندازیم. اگر من تأکید می‌کنم روی نهادهای سیاسی جامعه و تشکلهای ارکانها و هسته‌های جامعه مدنی برای همین است. ما اگر تشکلهای سامان یافته و تعریف شده‌ای داشته باشیم، احزاب و انجمنهای مختلف داشته باشیم که با تعریف خاص دور هم جمع شوند و هر کدام نمایندگی طبیعی بخشی از جامعه را داشته باشند و به صورت نظام یافته و سامان یافته ارتباطشان را با یکدیگر و با دولت برقرار کنند، خیلی منظم‌ترین مطالب منتقل می‌شود و خود آن انجمنها و سازمانها مدافع آن خواسته هستند و پیگیر این که آن خواسته به‌جا رسد... ما اگر تشکلهای انجمنها را داشته باشیم و احزاب تعریف شده در چارچوب قانون اساسی را داشته باشیم، مطبوعاتمان از لحاظ کمی و کیفی، از نظر محتوی و جهت‌گیری‌ها رشد کنند، من فکر می‌کنم که خواسته‌های مردم و نیازهای مردم و ضرورتها و

توحید، نبوت و وحی، معاد، عدل، امامت و رهبری، کرامت و ارزش انسان، اجتهاد مستمر فقهای جامع الشرایط و قسط و عدل و غیره می‌داند که در اصل دوم آمده است. در اصل سوم قید شده است: «دولت جمهوری اسلامی ایران موظف است برای نیل به اهداف مذکور در اصل دوم، همه امکانات خود را برای امور زیر بکاربرد...» ۶. محور هرگونه استبداد و خودکامگی و انحصار طلبی؛ ۷. تأمین آزادیهای سیاسی و اجتماعی در حدود قانون؛ ۸. مشارکت عامه مردم در تعیین سرنوشت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خویش؛ ۹. بنابراین قانون اساسی جمهوری اسلامی وجود و آزادی تشکلهای سیاسی و اجتماعی یعنی احزاب، جمعیتها، شوراهای اتحادیه‌های صنفی را از وسایل و لوازم نیل به هدفهای بنیادی این نظام می‌شمارد.

با این همه نوزده سال پس از انقلاب و تأسیس جمهوری اسلامی تازه دولت جدید به فکر اجازه تأسیس این تشکلهای افتاده و وعده آن را داده است!! در حقیقت در این نوزده سال مانده احزاب سیاسی به معنای واقعی آن داشته‌ایم، نه شوراهای مردمی واقعی و نه اتحادیه‌های صنفی واقعی! تشکلهای سیاسی- اجتماعی عملاً موجود بصورت نیمه رسمی، نیمه پنهانی و بدون رسمیت و مجوز قانونی وجود داشته‌اند. سازمانهایی مانند مجاهدین انقلاب اسلامی، جمعی از کارگزاران، روحانیون مبارز، و حتی روحانیت مبارز و هیئت مؤتلفه که قدیمی‌ترین جمعیت وابسته به نظام است، نه باشگاه معین دارند، نه مرکز مشخص و نه اساسنامه و موافقتنامه رسماً منتشر شده‌ای. حتی روزنامه‌های وابسته به آنها نیز رسماً این وابستگی را اعلام نمی‌کنند، گویی بیم دارند که صورت رسمی حزبی بخود گیرند! در تمام این نوزده سال تنها یک حزب بصورت کاملاً رسمی و علنی با محل و باشگاه مشخص و روزنامه ارگان رسمی و مرامنامه و اساسنامه اعلام شده وجود داشته است، یعنی «حزب جمهوری اسلامی» این حزب از ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۴ وجود

یکی از مسائل مهمی که پس از تحول اخیر، یعنی انتخاب آقای خاتمی و تشکیل دولت ایشان مطرح شده است، مسئله ایجاد تشکلهای سیاسی و اجتماعی یعنی احزاب، جمعیتها، شوراهای اتحادیه‌های صنفی است. در حقیقت این مسئله تازه‌ای نیست و از هنگام تأسیس جمهوری اسلامی ایران همواره وجود داشته است، منتها به دلایل خاصی از طرح آن اجتناب یا جلوگیری می‌شده است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی وجود و ضرورت این تشکلهای به صراحت اعلام، و بر آن تأکید شده است. اصل بیست و ششم قانون اساسی کشورمان حاکی است که: «احزاب، جمعیتهای سیاسی و صنفی و انجمنهای اسلامی یا اقلیتهای دینی شناخته شده آزادند، مشروط به اینکه اصول استقلال، آزادی، وحدت ملی ایران، موازین اسلامی و اساس جمهوری اسلامی را نقض نکنند. هیچ کس رانمی‌تواند از شرکت در آنها منع کرد یا به شرکت در یکی از آنها مجبور ساخت.» همچنین در اصل هفتم همین قانون آمده است که «طبق دستور قرآن کریم و امر هم شوری بینهم و شاورهم فی الامر، شوراهای مجلس شورای اسلامی، شورای استان، شهرستان، شهر، محل، بخش، روستا و نظایر اینها از ارکان تصمیم‌گیری و اداره امور کشورند.» منطق ضرورت وجودی این تشکلهای در اصل سوم قانون اساسی ذکر شده است، بدین سان که «مشارکت عامه مردم» در امور سیاسی و اجتماعی و «آزادی سیاسی و اجتماعی» آنها را لازمه نیل به هدفهای بنیادی نظام جمهوری اسلامی مانند ایمان به

مقتضیاتی که در جامعه هست بخوبی می تواند منتقل شود، هم از مردم به حکومت و هم از حکومت به مردم (روزنامه جمهوری اسلامی به تاریخ ۱۳۷۶/۵/۲۳ ص ۱۲)

در حقیقت این بازگشتی است به اصول فراموش شده قانون اساسی، یعنی ضرورت مشارکت مردم به عنوان وسیله‌ای برای نیل به هدفهای بنیادی و عقیدتی نظام جمهوری اسلامی از یکسو و لزوم احزاب، جمعیتها، شوراهای و اتحادیه‌های صنفی برای انجام مشارکت

مردم از سوی دیگر. این مشارکت همان پیوند اجتماعی است که بنیان هر جامعه مستقر و پایداری بر آن نهاده شده است.

این تظاهر همان میناق اجتماعی است که بی آن هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند استوار و پایدار بماند. جامعه‌ای که در آن دولت از ملت جدا باشد، زمامداران و گردانندگان آن از مردم بی‌خبر باشند، نمی‌تواند دوام و قوام داشته باشد. وسیله حفظ این پیوند و این مشارکت تشکلهای سیاسی- اجتماعی است. اما تأمین این مشارکت و حفظ این پیوند تنها یکی از ویژگیها و وظایف تشکلهای اجتماعی است. این تشکلهای ویژگی دیگری نیز دارند. این تشکلهای در هنگام لزوم می‌توانند مدافع منافع عام یا خاص اجتماعی در برابر خطر باشند. اگر خطر از خارج، استقلال و تمامیت کشور را تهدید کند، این تشکلهای کمک بزرگی برای بسیج بهتر و گسترده‌تر مردم جهت دفاع و کمک به دولت خواهند بود. اگر دولت یا افراد و گروه‌هایی بخواهند از قانون نخطی، یا به حقوق دیگران تجاوز کنند، این تشکلهای مدافع منافع قانونی و حقانی ملت یا قشرها و طبقاتی از آن خواهند بود. مثلاً اتحادیه‌های کارگری مدافع منافع قانونی کارگران در برابر کارفرمایان و ضامن اجرای کامل قانون کار و بیمه‌های کارگری و حافظ حقوق مشروع دیگر کارگران خواهند بود. و همچنین اتحادیه‌های صنفی از منافع حقه اصناف و پیشه‌وران در برابر مأموران خطاکار دولت یا گروه‌ها و افراد زورگو و باج‌ستان دفاع می‌کنند. و اما احزاب و جمعیتهای سیاسی حافظ و نگهبان قانون اساسی و حقوق طبیعی مردم در برابر هر تجاوزی از ناحیه دولت یا سازمانهای وابسته به آن‌اند، اگر چنین تجاوزی روی دهد یا خطر آن وجود داشته باشد. در تاریخ کشورمان یک نمونه چنین تجاوز و مدافعه‌ای را در هنگام توپ بستن مجلس شورای ملی به امر محمدعلی شاه و قیام انجمن‌ها و احزاب ملی علیه

جامعه‌ای که در آن دولت از ملت بی‌خبر باشد، زمامداران و گردانندگان از مردم بی‌خبر باشند، نمی‌تواند دوام و قوام داشته باشد.

استبداد صغیر، می‌توان مشاهده کرد.

افزون بر این، احزاب و جمعیتهای سیاسی نقش مهم دیگری نیز دارند که نباید آن را از یاد برد و آن تنوع دیدگاهها در جامعه است. اگر احزاب وجود نداشته باشند و یا فقط یک حزب دولتی در کشور وجود داشته باشد، طبیعی است به هر مسئله‌ای فقط از دیدگاه خود خواهد نگرست و داوری و تصمیم‌گیری آن یکجانبه خواهد بود. و چون دولت یا این حزب واحد یکه‌تاز است و مانع و مقاومتی در برابر آن وجود ندارد، گرفتار تحجز و خشک اندیشی و در نتیجه خودکامگی خواهد شد و بر خطاهای خود اصرار خواهد ورزید و سرانجام خود و جامعه را به بن بست خواهد کشاند. اما اگر حزبهای و جمعیتهای متنوعی وجود داشته باشند و بتوانند آزادانه نظر خود را در مسائل اظهار دارند، هر مسئله و مشکلی از دیدگاههای مختلفی مورد بررسی قرار خواهد گرفت و راه حلهای متنوعی برای آن ارائه خواهد شد و در نتیجه راه حلی که بهتر و مناسبتر است انتخاب خواهد شد. و اگر بر فرض راه انتخاب شده به نتیجه مطلوب نرسید، راه جایگزینی برای آن وجود خواهد داشت و نظام اجتماعی به بن بست نخواهد رسید. نمونه‌های این واقعیت را در تاریخ جهان فراوان می‌یابیم. مثلاً در آغاز جنگ جهانی دوم هنگامی که سیاست حزب محافظه کار انگلیسی مبنی بر سازش با آلمان هیتلری و گذشت در برابر تجاوزهای آن، یعنی «سیاست مونیخ»، با شکست مواجه شد، رقیب چمبرلن یعنی چرچیل حکومت انگلستان را به دست گرفت و کشور را از سقوط نجات داد. چرا؟ چون پیش از آن با آن سیاست مصالحه مخالفت کرده و راه درست یعنی مقاومت را نشان داده بود. چون راه جایگزین از پیش ارائه شده بود کشور به بن بست نرسید. اما همین آلمان هیتلری چون در آن تنوع احزاب و آزادی عقیده وجود نداشت و حزب حاکم موجود نمی‌توانست از راه خود عدول کند به بن بست رسید و خود و کشور

آلمان را به ورطه سقوط کشانید.

تقدم و تأخر منطقی کدام است؟

باری همان‌گونه که دیدیم آقای رئیس جمهور بر لزوم ایجاد و گسترش تشکلهای سیاسی- اجتماعی تأکید کرده و آقای نوری وزیر کشور نیز وعده داده است این برنامه را اجرا کند، یعنی امکانات و شرایط قانونی برای تأسیس و توسعه این تشکلهای فراهم آورد. اکنون سؤالی که از نظر جامعه شناختی مطرح می‌شود این است که از میان سه نوع تشکل اجتماعی عمده، یعنی احزاب و جمعیتهای سیاسی، اتحادیه‌های کارگری و صنفی، و شوراهای محلی، کدام یک اولویت دارند و باید مقدم بر دیگران مورد توجه قرار گیرند. همین جا، برای پیش‌گیری از هرگونه تفسیر نادرست از این بحث، بگویم که منظور من از اولویت و تقدم شکل زمانی آنها نیست بلکه اولویت و تقدم ماهوی و بنیادی است. منظور این نیست که یک نوع از این تشکلهای باید نخست پدید آید و گسترش پذیرد، سپس انواع دیگر. بلکه هر سه نوع می‌توانند در صورت امکان با هم و در عرض هم به وجود آیند و رشد کنند. منظور من از اولویت و تقدم این است که کدام یک از آنها زمینه بهتر و مساعدتری برای پدید آمدن و رشد کردن دارند و ضمناً زمینه مساعدتری برای رشد و استحکام انواع دیگر تشکلهای می‌توانند باشند.

من بر این باورم که از این نظر، اتحادیه‌های کارگری و صنفی بر دو نوع دیگر، یعنی احزاب و جمعیتهای سیاسی و شوراهای محلی، اولویت دارند. چون هم آمادگی بیشتری برای پیدایش و گسترش طبیعی و واقعی آنها وجود دارد و هم این اتحادیه‌ها آموزشگاههای خوبی برای پرورش حس همکاری جمعی و فعالیت سازمان یافته افراد خواهند بود، آموزشی که برای شرکت در یک حزب سیاسی واقعی یا یک شورای محلی ضرورت اساسی دارد. هرکارگری در اتحادیه می‌آموزد که از حق قانونی خود دفاع کند، به نیروی جمعی اعضای اتحادیه متکی باشد، انضباط سازمانی را رعایت کند، از تکروی بپرهیزد، ولی در عین حال زیر بار اطاعت کورکورانه از ناحیه هیچکس، حتی رهبران اتحادیه نرود، با شخص پرستی بستیزد، از نظر خود دفاع کند و از تصمیم جمعی اتحادیه چه موافق نظر او باشد چه مخالف، پیروی نماید. این آموزشی است که یک فرد حزبی یا عضو شورا باید داشته باشد و الا نمی‌تواند وظایف خود را آنگونه که شایسته است انجام دهد. از این رو

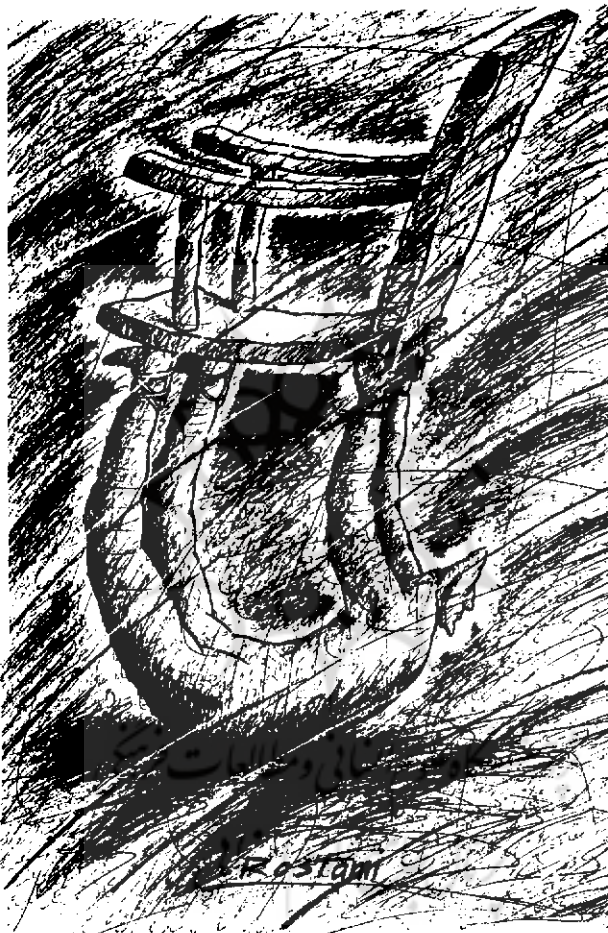
اجتماعی

است که ما می‌بینیم در کشورهای پیشرفته بنیاد بعضی از حزبهای بزرگ و نیرومند بر اتحادیه‌های کارگری استوار است. مثلاً حزب کارگر انگلستان از جنبش تری‌دیوینونیست (اتحادیه‌ای) نشئت گرفته است و حزب سوسیال دموکرات آلمان بر پایه فدراسیون اتحادیه‌های کارگران که فردیناند لانسال رهبری می‌کرد، پدید آمد.

متأسفانه در کشور ما هیچگاه اتحادیه‌های کارگری به معنای واقعی و طبیعی آن وجود نداشته است. اتحادیه‌هایی که در قرن حاضر وجود داشته‌اند، یا ساخته و پرداخته دولتها بوده‌اند و یا به دست احزاب سیاسی و به منظور نیل به هدفهای سیاسی خاص آنها ایجاد شده‌اند. نخستین اتحادیه کارگری را در ۱۳۰۰ شمسی کمونیست‌هایی که از قفقاز و باکو به ایران آمده بودند (مانند پیشه‌وری و دکتر جاوید) تأسیس کردند و در حقیقت پوششی بود برای حزب کمونیست پنهانی که تشکیل داده بودند، در آن هنگام نه کارخانه‌ای در ایران وجود داشت (جز پالایشگاه نوساز نفت) و نه طبقه کارگر واقعی. از این رو چند نفر کارگر ناتوایی را به نام اتحادیه جمع کردند، که آن هم دوامی نیافت. هشت سال بعد یوسف افتخاری اتحادیه بزرگ کارگران نفت جنوب را تشکیل داد که طبق نوشته خودش با مأموریت از طرف پروفیترن (سندیکای جهانی وابسته به حزب کمونیست شوروی) تأسیس شد. (خطرات دوران سپهری شده» ص ۲۸ سطر ۱۰ و ۱۱) این اتحادیه پس از اعتصاب عظیم آبادان با دستگیری یوسف و چند نفر یاران او منطاشی شد. پس از شهریور ۱۳۲۰ چند اتحادیه

بودند از «اتحادیه کارگران راه آهن ایران» و «اتحادیه زحمتکشان ایران» (نظری به جنبش کارگری در ایران» ص ۶۲) سرانجام همه این اتحادیه‌ها در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۲۳ به هم پیوستند و «شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان ایران» را تشکیل دادند که اختیار آن در دست حزب توده بود و با فروپاشی این حزب هم از بین رفت.

در طرف دیگر اتحادیه‌های ساخته و پرداخته دولت قرار داشتند مانند اتحادیه «سمکاه» (سندیکای



سندیکایی تمام می‌شد. چرا ابتکار تأسیس تشکلهای کارگری و صنفی به دست احزاب و شخصیت‌های سیاسی یا دولت می‌افتاد؟ یکی از علل آن، بی‌شک، آماده نبودن خود کارگران و اعضای صنف برای تجمع و تشکل بود. هنوز وجدان شغلی به معنای واقعی آن در ایشان پدید نیامده بود. اما پس از بیست-سی سال این وضع تغییر کرد. کارگران و حتی بعضی اصناف بتدریج دریافتند که برای حفظ منافع شغلی و صنفی خود نیاز به تشکل دارند. از سالهای دهه چهل به بعد ما شاهد جنبش خود انگیخته کارگری و حتی صنفی هستیم. در حالی که فشار محدودیتهای دولت و نیروهای امنیتی بعد اعلامی خود رسیده است، اعتصابهایی ناگهان روی می‌دهد که کارفرمایان و حتی دولت در برابر آنها ناگزیر به تسلیم می‌شوند، مانند اعتصاب راه پیمایی معلمان در اردیبهشت ۱۳۴۰، اعتصاب رانندگان تاکسیها، اعتصاب کارخانه جهان چیت و غیره. اوج این جنبش اعتصابهای عظیم کارگران و اصناف در نیمه دوم ۱۳۵۷ روی می‌دهد که چون مقارن با انقلاب ملت علیه استعمار و استبداد است جنبه سیاسی به خود می‌گیرد. این اعتصابها عمدتاً خود انگیخته بود و اگر بعضی سازمانهای سیاسی در آن دخالت داشتند تأثیر آنها ناچیز بود. این اعتصابها نشان می‌داد که کارگران و کارمندان و اصناف به نیروی جمعی خود پی برده‌اند و می‌دانند با تشکل خود چه نیروی عظیم و بنیان کنی را پدید خواهند آورد.

پس از پیروزی انقلاب همه چیز برای تشکل کارگران و اصناف و تأسیس اتحادیه‌های کارگری و صنفی آماده بود. در غالب کارخانه‌ها و کارگاهها، کارگران

اداره کارخانه و کارگاه را به دست گرفته و مانع وقفه تولید شده بودند. متأسفانه عوامل سیاسی مانع به ثمر رسیدن این جنبش شد که می‌توانست واسطه بسیار خوبی برای مشارکت میان مردم و دولت باشد. نخست گروههای چپ و راست جنبش را پاره پاره کردند و هر پاره را به رنگ عقیدتی و سیاسی خود آلودند سپس در هر کارخانه، کارگاه و مؤسسه‌ای به جان هم افتادند و جنگ حیدری و نعمتی به راه انداختند. مؤسسات دستخوش آشوب شد، تولید از بین رفت و تأسیسات در خطر نابودی افتاد. مقامات امنیتی دخالت کردند.

ملی کارگران ایران) که در جنب حزب دولتی «دموکرات ایران» به رهبری قوام السلطنه نخست‌وزیر وقت تأسیس شده بود و رهبر و همه کاره آن خسرو هدایت یار و همکار اشرف پهلوی بود، و «امکاه» (اتحادیه ملی کارگران ایران) که رهبر آن آشتیانی‌زاده از همسکاران رزم‌آرا بود. بسدبھی است چنین «اتحادیه‌هایی جز به فکر تأمین منافع وهیران و اربابان خود نبودند و سودی به حال کارگران نداشتند و اگر گامی هم به سود آنها برمی‌داشتند برای مقاصد شخصی و دولتی بود که بالمآل به زبان رشد جنبش

کارگری تأسیس شد، اما همه به ابتکار کمونیست‌ها و بعنوان پوشش برای فعالیت سیاسی. در این باره عبدالصمد کامبخش می‌نویسد: «پس از شهریور ۱۳۲۰ علاوه بر اتحادیه کارگران یوسف افتخاری (اتحادیه کارگران و پرزگران ایران) که منظور اصلی آن ایجاد تفرقه در صفوف طبقه کارگر ایران بود، دو اتحادیه دیگر نیز به وجود آمده بود. تشکیل دهندگان آن از افراد سابقه‌دار حزب کمونیست ایران بودند که در خطوط اصلی با اتحادیه کارگران زیر رهبری حزب توده ایران همکاری داشتند. این دو اتحادیه عبارت

مؤسسه و کارخانه به تصرف دولت درآمد و نظم نحملی تولید برقرار شد. جنبش موقتاً سرکوب شد.

اما آگاهی شغلی و صنفی همچنان بیدار ماند. چگونه ممکن بود خاطره و اثر روحی جنبش عظیم انقلابی سال ۵۷ چنین زود فراموش شود؟ کارگران و مردمی که به نیروی جمعی توانای خود پی برده‌اند چگونه می‌توانند خاطره و تأثیر آن را از ذهن خود بردارند؟ در سالهای اخیر اعتصابات و کشمکشهای متعددی میان کارگران و کارفرمایان روی داده است که

خبرگزاری‌های دولتی سرپوش روی آنها گذاشته‌اند. جز در مواردی که مانند اعتصاب کارگران پالایشگاه تهران شکل علنی و خیابانی به خود گرفته است. اینها نشانه‌های جنبش خود انگیخته کارگران برای احقاق حقوق صنفی خود و آسودگی آنها برای ایجاد اتحادیه‌های واقعی کارگری است. تأسیس رسمی و قانونی این اتحادیه‌ها و مشخص کردن حقوق و وظایف شغلی و صنفی آنها یکی از ضرورت‌های مبرم دوران کنونی است. بدون تأسیس چنین اتحادیه‌هایی، تنش در کارخانه‌ها و مؤسسات رو به افزایش خواهد رفت و روابط بحرانی کارگران با کارفرمایان احتمالاً صورت فاجعه باری بخود خواهد گرفت که اثر آن دامنگیر تولید و اقتصاد کشور خواهد شد. اکنون که دولت ندای مشارکت در داده است به نظر ما این نخستین گام و ضروری‌ترین گام در راه آن است.

احزاب، قبل و بعد از مشروطیت

اما گام بعدی کدام است؟ حزب یا شوراه؟ دولت و عده پیدایش و فعالیت قانونی آزاد آنها را داده و ضرورت آنها را برای مشارکت و بساطت میان دولت و مردم پذیرفته است. نقش و اهمیت آنها نیز برای دفاع از منافع مردم آشکار است و انکارناپذیر نیست. اما اولویت و تقدم با کدام یک از آنها است؟ برای پاسخ به این سؤال لازم است آنها را با معیار آزمایش تاریخی بسنجیم و سابقه عملی هر کدام را در کشورمان مورد مطالعه قرار دهیم. از سوابق احزاب سیاسی آغاز کنیم.

تاریخ احزاب سیاسی در ایران رویهم رفته وضع درخشانی را نشان نمی‌دهد. نخستین حزب سیاسی در ایران فراماسونری یا فراموشخانه بوده که در ایجاد جنبش مشروطیت نقش مؤثری داشته است. این سازمان که در آغاز پنهانی بوده پس از مشروطیت تحت عنوان «جمعیت آدمیت» صورت علنی و قانونی به خود گرفته و در دوران مشروطیت اول نقش مؤثری

اگر ما خواهان اجرای قانونیم، که هستیم، پس هر کاری، منجمله تأسیس احزاب و جمعیتها باید مطابق ضوابط منطقی و حساب شده‌ای انجام گیرد.

داشته است. لیکن پس از استبداد صغیر ظاهراً از بین می‌رود. پس از فتح تهران و آغاز مشروطیت دوم اعضای سابق آن جمعیت را بعضی در میان رهبران حزب اجتماعیون اعتدالیون و بعضی دیگر را در صف حزب اجتماعیون دموکرات می‌یابیم در حالی که این دو حزب رقیب یکدیگر بوده‌اند. نقش فراماسونری اول (صدر مشروطیت) از نظر سیاسی هر چه بوده یک نکته مسلم است و آن وابستگی این سازمان به سیاست انگلیس است. اما درباره احزاب اعتدالی و دموکرات چنین ادعایی را نمی‌توان کرد. حزب دموکرات ظاهراً گرایش به حزب سوسیال دموکرات روسیه داشته است. غیر از این دو حزب، جمعیت‌های سیاسی دیگری نیز مانند «جمعیت اتفاق و ترقی»، «جمعیت ترقی خواهان»، «فرقه اجتماعیون اتحادیون»، «فرقه اصلاحیون عامیون» نیز اعلام موجودیت کرده بودند که نماینده‌ای در مجلس نداشتند و ارزش واقعی آنها معلوم نیست.

گرچه در نخستین سالیهای مشروطیت دوم در حزب سیاسی اعتدالی و دموکرات اعتبار و نفوذی در میان مردم داشتند لیکن بعد به علت رقابت نادرست و گاهی ناجوانمردانه با هم از یکسو، و فشارها و مشکلات خارجی که منجر به اشغال ایران، تعطیل مجلس، مهاجرت یا اسارت بعضی از رهبران این دو حزب و پناهندگی بعضی دیگر به بیگانگان شد، حیثیت و اعتبار خود را از دست دادند. بدتر از آن اینکه درست در هنگامی که مردم گرفتار فحطی و شیوع بیماریهای مرگبار شده و دسته دسته می‌مردند و کسی در فکر کفن و دفن آنها نبود، اعضای باقی مانده حزب دموکرات به دو دسته تشکیلیون و ضد تشکیلیون تقسیم شده بودند و بدترین نسبتها را به یکدیگر می‌دادند. این وضع مرم را کلاً نسبت به حزبهای سیاسی بدبین و از آنها روگردان ساخت. ادیب الممالک فراهانی که خورد روزگاری عضو جمعیت

آدمیت بود، به شکوه و شکایت از این وضع می‌سرود:

خدا رحمت کند مرحوم حاجی میر

آغاسی را

به بخشد جای آن بر خلق احزاب سیاسی

را

ترقی، انقلابی، اجتماعی، اعتدالیون

دموکراتی و رادیکال و عشقی، اسکناسی

را

به همین علت هنگامی که رضا شاه

تمام احزاب و جمعیتها را از بین برد و حتی

نام حزب و آزادی را بردن جرم شناخته

می‌شد، نفس از کسی بیرون نیامد و رهبران این احزاب

با خانه‌نشین شدند و با به خدمت دیکتاتور کمر

بستند.

به همین مناسبت پس از شهریور ۱۳۲۰ که

تشکیل احزاب آزاد شد و حزبهای ویز و درشت مثل

قارچ پس از باران از زمین رویدند تا مدتی استقبالی از

هیچ کدام آنها نشد. تنها پس از پیروزی ارتش شوروی

در استالینگراد، حزب توده که وابستگی خود را به

شوروی پنهان نمی‌داشت و وعده مبارزه با فساد،

اصلاحات اجتماعی و زندگی مرفه به مردم می‌داد

توانست نفوذ چشمگیری به دست آورد. انگلیسیها

کوشیدند در برابر آن حزبی مانند وطن و اراده ملی

سید ضیا را علم کنند ولی حنای هیچ کدام از آنها رنگ

نگرفت.

اما حزب توده هم نتوانست موقعیت خود را

حفظ کند. دادن متبگ و راهپیمایی به سود امتیاز نفت

برای شوروی در سایه سرنیزه سربازان ارتش سرخ،

حمایت از فرقه دموکرات آذربایجان و حکومت خود

مختار پیشه‌وری، فضاحت‌های اعضای آن در مازندران،

حمایت بی‌دریغ از حکومت قوام السلطنه، پوشالی در

آمدن وعده‌های آن به اتکاء فرقه، و بالاتر از همه

مخالفت و کار شکنی آن نسبت به جنبش ملی کردن

نفت، زمینه را برای فروپاشی آن فراهم ساخت و

رهبران آن به آنسوی مرز فرار کردند تا پس از انقلاب

۲۲ بهمن از نو برای تکرار همان خدمات به دولت

شوروی به ایران بازگردند.

باری در فاصله سالهای ۱۳۲۰ تا ۱۳۳۲ اگر از

مبارزه درخشان جبهه ملی برای ملی کردن صنعت

نفت و اقدامات حکومت ملی دکتر مصدق بگذریم،

نتیجه فعالیت احزاب سیاسی جز تفرق، نشست،

کشمکشهای خیابانی، لجن پراکنی به یکدیگر و در

مورد حزب توده تروریسم، آدم‌کشی و خرابکاری چیز

دیگری نبوده است. در این ۱۲ سال بیش از ۸۰ حزب و

جمعیت اعلام موجودیت کرده‌اند که بعضی از آنها جز شخص رهبر هیچ عضو دیگری نداشته‌اند.^(۱) بسیاری از آنها فقط برای اخاذی، گرفتن مقام یا انتخاب شدن شخصی به نمایندگی مجلس تأسیس شده بوده‌اند. در میان اینها چندین حزب دولتی مانند حزب دموکرات ایران، حزب آریا و حزب سومکا (و احزاب میلیون، مردم، ایران نوین و رستاخیز پس از ۱۳۳۲) دیده می‌شود. چندین حزب و جمعیت با مقامات بیگانه یعنی انگلیس، آمریکا و شوروی ارتباط داشته و از آنها پول یا پشتیبانی می‌گرفته‌اند. نتیجه چنین وضعی طبیعتاً جز بیزاری مردم یا دست کم بی‌علاقگی آنها نسبت به احزاب سیاسی چیزی نبوده است. خلاصه کنیم: بیلان فعالیت احزاب سیاسی عبارت است از دوره‌های متناوب پیدایش، رشد قارچ مانند، بی‌اعتنایی رهبران به خواست اعضا و اصول مرامنامه حزب، تشتت و فروپاشی و انقطاع.

یک چنین بیلان منفی ناگزیر عللی داشته است که باید به آنها توجه داشت و با در نظر گرفتن آنها درباره نقش حزب و تحزب در گذشته و آینده قضاوت کرد. نخستین علت این وضع گذشته را باید در عقب‌ماندگی و سطح نازل فرهنگ مردم جستجو کرد. در آن دوران اکثریت مردم بی‌سواد بوده‌اند. روستائینان ایران در وضعی می‌زیسته‌اند که نه خودشان و نه دیگران برای آنها شخصیت انسانی قائل نبوده‌اند. روستائینی که به شهرها مهاجرت می‌کرده‌اند و شهرها را از جمعیت می‌انداخته‌اند و اکثریت کارگران را تشکیل می‌داده‌اند، گرفتار نوعی از خود بیگانگی و از انسانیت برگشتگی می‌بوده‌اند. از مردمانی که رأی خود را در انتخابات مجلس در ازا یک چلو کباب یا یک ساعت مرخصی از کار می‌فروخته‌اند،

چه انتظاری برای حفظ حقوق حزبی خود یا دیگران می‌توان داشت. آیا از روستائینی که آنها را مانند گله گوسفند پای صندوقهای رأی می‌برند، انتظار بیشتری می‌توان داشت؟

عامل دوم دخالت غیرقانونی و غیرمشروع دولتها و مقامات مسئول دولتی در کار احزاب و جمعیتها بوده است. یک وزیر حزبی در حزب به اتکای مقام خود اجازه هر کاری را داشته است. حزبها تحت الشعاع قدرت دولت و مقامات دولتی بوده‌اند نه بالعکس. عامل سوم و مهمترین عامل نفوذ بیگانگان در کشور ما

بوده که خود را قادر به انجام هر کاری می‌دانسته‌اند. حزب می‌ساخته‌اند، اعضای حزب وابسته به خود را به نمایندگی مجلس، به وزارت، نخست‌وزیری و هرگونه استفاده نامشروع می‌رسانده‌اند. و این دخالتها را به اعتبار سوابق تاریخی حق خود می‌شمرده‌اند. از همه زیان بخش‌تر عامل چهارم است که هم معلول و هم تا حدی علت عامل سوم می‌باشد، روحیه ضعف و زبونی در برابر بیگانگان و قدر قدرت تصور کردن دولتهای استعمارگر و متجاوز است. انگشت انگلیس و آمریکا را در همه چیز دیدن و خواست و اراده آنها

دیگر آنگونه که در آن دورانها بود نیست. نشانه آن را در همین انتخابات اخیر می‌توان به روشنی دید. در مورد مداخله کشورها و دولتهای بیگانه نیز وضع بکلی دگرگون شده است. امروز دیگر نه کسی به سفارتخانه‌های انگلیس و آمریکا متوسل می‌شود و نه پرچم روس را بر فراز خانه‌اش بلند می‌کند. انقلاب ما دست این دولتها را از دخالت در امور ما کاملاً کوتاه کرده است و هیچ دولتی را جرئت مداخله در کارهای ما نیست. دیگر نه از مستشاران نظامی آمریکایی، انگلیسی و غیره در کشور ما اثری هست و نه هیچ دولتی قدرت اولتیماتوم دادن به ما یا امریه و برنامه صادر کردن برای ما را دارد.

از همه مهمتر از بین رفتن روحیه ضعف و زبونی در برابر دولتهای استعماری و استکباری است که نه تنها محو و نابود شده بلکه به معکوس آن یعنی روحیه قدرت‌نمایی در برابر آن دولتها مبدل شده است. این همه شعار «مرگ بر آمریکا» که در هر گوشه و کنار این کشور می‌بینید و می‌شنوید، این حساسیت فوق‌العاده مطبوعات و مقامات ما در برابر دخالت کشورهای استعمارگر به ویژه آمریکا و اسرائیل در کشورهای دیگر نشانه زنده شدن آخرین آثار آن حس ضعف و زبونی قدیمی است که ساخته و پرداخته خود استعمارگران بود.

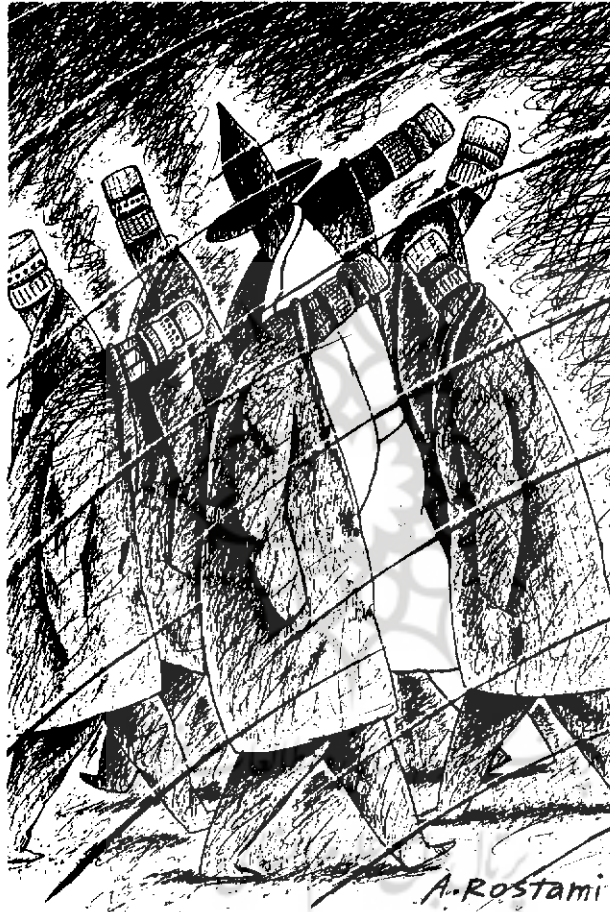
بدین سان تنها یکی از آن چهار عامل اصلی که مانع پیدایش و گسترش احزاب واقعی یا علت انحراف و انحطاط آنها در ایران بودند هنوز ممکن است وجود داشته باشد و آن دخالت دولت، مقامات منتفذ یا نیروهای انتظامی است. اکنون بر عهده آقای رئیس‌جمهور و وزارت کشور است که به وعده‌ای که داده‌اند وفا کنند و با جلوگیری از هرگونه دخالتهای غیرقانونی در کار احزاب و جمعیتهای سیاسی-

اجتماعی راه را برای پیدایش و پرورش درست و مطابق مصالح ملی آنها باز گذارند.

تصور نکنید که من با آزادی بی‌بند و بار احزاب و جمعیتها چنانکه در گذشته بود و دیدیم موافقم. اگر ما خواهان اجرای قانونیم، که هستیم، پس هر کاری، منجمله تأسیس احزاب و جمعیتها باید مطابق ضوابط منطقی و حساب شده‌ای انجام گیرد. تعیین این ضوابط به عهده مقامات صلاحیتدار است و باید شایسته یک جامعه مدنی قانونمند باشد. باید در تنظیم این ضوابط از آزمایشهای گذشته پند گرفت و از آراء و نظریات

راحتی و مقابله‌ناپذیر شمردن، این مهمترین عاملی بوده که احزاب سیاسی ما را مانند دولتهای ما، مجلسهای ما و زمامداران ما به آن روزگار فلاکت‌بار نشانده بوده است.

آیا امروز هم همین علل وجود دارند؟ امروز حدود ۷۰ درصد مردم با سوادند. هر سال حدود ۱۹ میلیون دانش‌آموز به کلاسهای درس می‌روند و نیم میلیون نفر در دانشگاهها ثبت‌نام می‌کنند. اکثر روستائیان ما توسط رادیو و تلویزیون از اخبار ایران و جهان آگاه می‌شوند. سطح فرهنگ و آگاهی مردم،



کارشناسان بی‌غرض و خیراندیش بهره برد و مصالح ملک و ملت را در نظر گرفت. فعلاً بیش از این چیزی نمی‌گوییم. اما آنچه مهم است این است که پس از تنظیم و تصویب این ضوابط آنها را دقیقاً اجرا کرد و به هیچ کس اجازه نداد که آنها را مخدوش کند. اگر حزب و جمعیتی قانوناً مجاز است و اجازه فعالیت دارد، از هرگونه تجاوز گروه‌های فشار یا احزاب و جمعیت‌های مخالف به حريم آن یا مزاحمت برای آنها باید جلوگیری گرفت و مزاحمان را باید تعقیب و مجازات کرد. حتی اگر حزبی یا جمعیتی پا از حدود قانونی فراتر نهاد، جلوگیری از آن و کیفر آن حزب بر عهده مقامات قانونی و قضایی است، نه افراد غیرمسئول گروه‌های فشار یا جمعیت‌های مخالف. حوادثی مانند حمله به مجلات گردون، دنیای سخن و ایران فردا، اگر در مورد احزاب و جمعیت‌ها تکرار شود موجب مقابله آن جمعیت‌ها خواهد شد و کشور را به بی‌نظمی و هرج و مرج خواهد کشاند.

نقش شوراهای...

اکنون نگاهی به سوابق شوراهای محلی بیافکنیم و به‌بینیم وضع آنها در گذشته چگونه بوده است. بلافاصله پس از امضای دستخط مشروطیت انجمن‌های خودساخته‌ای در محلات تهران و در غالب شهرستانها به وجود آمد. این نخستین تظاهر آزادی مردم حتی پیش از افتتاح مجلس شورای ملی بود. این انجمنها در آن زمان یگانه نیروی مردمی شناخته می‌شدند. اما تأسیس آنها و حدود اختیارات، اقدامات و فعالیتشان نظم و ضابطه درستی نداشت. از این رو یکی از نخستین کارهای مجلس اول تصویب قانون انجمنهای ایالتی و ولایتی در ۱۷۷ ماده در اردیبهشت ۱۲۸۶ شمسی بود.^(۲)

البته این قانون اثر زیادی در وضع موجود نداشت و انجمنهای موجود همچنان به حال خود باقی ماندند و انجمن‌های جدیدی نیز از ه آن‌گونه بر آنها افزوده شدند. تنها اثر آن قانون این بود که به انجمنهای موجود و مولود رسمیت و صورت قانونی بخشید. از این رو چهار ماه بعد، در مهرماه ۱۲۸۶ که مجلس متمم قانون اساسی را تصویب کرد موادی در آن گذاشت که دولت را مکلف به تأسیس انجمنهای ایالتی و ولایتی می‌کرد. بدین سان این انجمنها به صورت یکی از نهادهای بنیادی نظام مشروطه درآمد. در دوران مشروطیت اول در مبارزه با استبداد صغیر و برافکندن آن، این انجمنها نقش بسیار مؤثری انجام دادند، به ویژه انجمن ایالتی آذربایجان و تبریز و انجمنهای رشت، اصفهان و شیراز. اما پس از استقرار مشروطیت دوم به تدریج از بین رفتند و سرانجام فقط نامی از آنها در متمم قانون

اساسی باقی ماند. علت انحطاط و فراموشی آنها دو چیز بود: نخست پس از فتح تهران و عزل محمد علی شاه و سرکوبی مستبدان جوش و خروش انقلابی نخستین مردم فرو کشیده بود و بیشتر اعضای مهم و سردمداران انجمنها در صدد یافتن مقامی در نظام مشروطه جدید بودند. دیگر اینکه دولت و زمامداران جدید بقای این انجمنها را به صلاح نمی‌دیدند و با وسایل مختلف می‌کوشیدند آنها را از میان بردارند. یک وسیله مهم برای این کار ایجاد حزبهای گوناگون بود که می‌توانستند سردمداران انجمنها را بسوی خود جلب و پایه انجمنها را لاق کنند.

دوم زور و نیروی امنیتی یا به اصطلاح آن روز نظمی بود. بعضی انجمنهای باقی مانده را به عنوان اینکه مخّل نظم هستند منحل کردند. در حقیقت مشروطه نوپای پدیدآمده، چون از هر سو مواجه با مشکلات سیاسی، امنیتی، اداری، اقتصادی و گرفتاریهای خارجی و داخلی بود نیاز مبرم به تمرکز و انتظامات داشت و بقای انجمنها به شکلی که داشتند منحل این سیاست بود.

ولی همانگونه که گفتیم نامی از انجمنهای ایالتی و ولایتی در قانون اساسی مشروطه باقی مانده بود و همین نام بعدها دستاویز اشخاص و سیاستهایی که می‌خواستند با دولت مرکزی به مخالفت برخیزند، می‌شد. قیام شیخ محمد خیابانی و اعلام «آزادستان» (به جای آذربایجان) به نام کمیته ایالتی آذربایجان انجام گرفت. کسان دیگری نیز پیش از دیکتاتوری رضا شاه از این نام استفاده کردند ولی به جایی نرسیدند. بدترین بهره‌بردار از این نام پس از شهریور ۱۳۲۰ توسط سیاست استعماری شوروی انجام گرفت که به این عنوان غائله فرقه دموکرات پیشه‌وری را در آذربایجان و شورش قاضی محمد را در کردستان به راه انداختند. همزمان با آن دولتهای انگلیس، آمریکا و شوروی می‌خواستند به بهانه انجمنهای ایالتی و ولایتی «کمیسیون سه جانبه» را بر ایران مسلط سازند و کشور ما را تحت قیمومیت خود قرار دهند. لیکن خوشبختانه به علت مخالفت میان خود نتوانستند آن را عملی سازند. پس از آن انگلیسیها در جنوب باز هم به همین بهانه و به نام انجمنهای ایالتی فارس و خوزستان غائله ایلات جنوب را به راه انداختند. این تحریکات بعداً در زمان حکومت ملی دکتر مصدق و دهه ۱۳۴۰ در جنوب تکرار شد.

ناگفته نگذاریم که دولتها و سیاستمداران ضد ملی یا وابسته به استعمارگران نیز چند بار کوشیدند از این نام به سود خود یا اربابان خویش استفاده کنند. منجمله پس از شهریور ۱۳۲۰ سید ضیاء الدین نخستین کسی بود که احیای انجمنهای ایالتی و ولایتی را در برنامه

حزب خود مطرح ساخت و سرود یادمستان یعنی استالین و چرچیل و ترومن داد. رزم‌آرا بار دیگر برای مقابله با نهضت ملی کردن نفت و جلوگیری از آن لایحه انجمنها را به مجلس برد. به هر حال با این سابقه تاریخی ملت ایران خاطره خوشی از انجمنهای ایالتی و ولایتی ندارد.

و اما شوراهای استان، شهرستان و غیره به شکلی که در اصل هفتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ذکر شده است ظاهراً دارای قدرتی بیش از آن انجمنها خواهد بود، چون در همین اصل آنها را در ردیف مجلس شورای اسلامی قرار داده است. بدین سان آنها در حد و خود قدرت قانونگزاری خواهند داشت. در حقیقت در حکم پارلمانهای استان و شهرستان خواهند بود که در کشورهای سوئیس و آلمان وجود دارد. آیا در شرایط کنونی ایجاد چنین نهادهایی به صلاح کشور ما خواهد بود؟ شرایط کنونی کشور ما نه از نظر خارجی و نه داخلی شباهتی با سوئیس یا آلمان یا نظایر آنها ندارد. ما با دشمنان خطرناکی روبه رو هستیم و نمونه‌های کشورهای آشوب‌زده‌ای مانند افغانستان، عراق و تاجیکستان را در پیرامون خودمان داریم، در چنین شرایطی آیا تشکیل چنین شوراهایی در نواحی دور افتاده کشورمان مانند بلوچستان، هرمزگان، خوزستان، کردستان و آذربایجان غربی صلاح خواهد بود؟ از دو حال خارج نیست؛ یا این شوراهای با انتخابات واقعاً آزاد برگزیده خواهند شد، در این صورت هیچ ضمانتی برای اینکه آنها وظایف واقعی خود را به درستی انجام دهند و موجب مزاحمت نگردند وجود ندارد. شق دوم این است که انتخاب آنها تحت کنترل و محدودیت قرار گیرد، در این حالت عضو زائد و بی‌فایده‌ای هستند و هدف اصلی از ایجاد آنها که مشارکت میان مردم و دولت باشد از میان می‌رود. به هر حال در این زمینه باید دقت بیشتری شود و با احتیاط کامل اقدام کرد. به نظر من تا زمانی که اتحادیه‌های کارگری و صنفی به صورت واقعی و گسترده پدید نیامده‌اند و احزاب و جمعیت‌های سیاسی شایسته‌ای تشکیل نشده و کاملاً جا نیفتاده‌اند، انتخاب شوراهای به گونه‌ای که در قانون اساسی ذکر شده است سوالات بسیار پیچیده و دشواری را برمی‌انگیزد.

پی‌نوشتها

۱- برای اطلاعات بیشتر از این حزبها و مشخصات آنها به احزاب سیاسی ایران تألیف محسن مدیر شانه‌چی صص ۸۷ تا ۹۴ رجوع کنید.

۲- باقر عاقلی- «روزنامه تاریخ ایران»، جلد اول، ص ۱۸